

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«فيقع الكلام في مقامين. المقام الأول في دوران الأمر بين المتباينين».

بیان شد که در بحث احتیاط در دو مقام بحث می کنیم: دوران بین متباينين و اقل و اکثر ارتباطی. از اقل و اکثر استقلالی صحبت نمی کنیم چون شک در تکلیف است که اقل است یا اکثر است، در حالی که شک در مکلف به است که اقل است که اکثر را بیاورد باطل است و یا اکثر است که اقل را بیاورد باطل خواهد بود. بنابراین در اقل و اکثر استقلالی بحثی نیست که برائت جاری است.

دوران بین متباينين

در مورد متباينين بحثی که وجود دارد این است که قدر متیقنی در بین نیست. در اصل طرح بحث مرحوم آخوند به شیخ تعریضی دارند که بحث منحصر در موارد علم به نوع تکلیف نیست تا در فردش شک داشته باشیم؛ به این معنا که می دانیم واجبی بر گردن ما هست ولی نمی دانیم ظهر است یا جمعه است؛ بلکه به نظر مرحوم آخوند بحث توسعه دارد، در موارد علم به جنس تکلیف و تردید در نوع نیز احتیاط باید کرد. به عنوان مثال می دانیم الزامی از جانب شارع رسیده است، اما نمی دانیم دعا عند رویت هلال است که واجب باشد یا شرب تنن است که حرام باشد؛ جنس که الزام است را می دانیم ولی نوع را که وجوب یا حرمت است را نمی دانیم این مورد نیز داخل در محل بحث است.

بعد از اینکه این توسعه را در محل بحث مرحوم آخوند می دهند، مرحوم شیخ یک تقسیماتی در مسئله کردند. مرحوم آخوند می فرماید: ما نیازی به این تقسیمات نداریم. ما بطور کلی اینچنین می گوئیم: می گوئیم وقتی یک تکلیفی به مرحله فعلیت برسد در مرحله فعلیت، دو صورت دارد: احکام تکلیفیه و شرعیه که به مرحله فعلیت می رسد در مرحله فعلیت بر دو قسم هستند: یک حکم فعلی تنجیزی داریم و یک حکم فعلی تعلیقی داریم. قبلاً نظیر این تقسیم را مرحوم آخوند در جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری در اوائل جلد دوم به آن اشاره کردند. حالا باید دید مراد مرحوم آخوند از این فعلی تنجیزی و فعلی تعلیقی چیست؟

حکم تنجیزی

گاهی حکم به مرحله فعلیت به حدی می رسد که معلق بر علم تفصیلی مکلف به آن حکم نیست؛ بلکه آنقدر شارع مقدس غرضش از آن تکلیف و از آن حکم مهم است که شارع می خواهد علی أي تقدیر این تکلیف امتثال و اطاعت شود. یعنی یک حکم ناشی از اراده منجزه، شارع اراده اش تعلق پیدا کرده به اینکه این فعل انجام بشود یا این عمل ترک بشود علی جمیع التقادیر یعنی و لو اینکه مکلف علم تفصیلی به آن تکلیف پیدا نکند. ما با قرائن خارجیه از راه خطابات شرعیه می فهمیم، شارع آنقدر غرضش مهم

است که می‌خواهد این تکلیف انجام بشود، حالا اعم از اینکه انسان علم تفصیلی پیدا کند یا یک طریق معتبر مطابق با آن تکلیف برایش قائم بشود یا از راه احتیاط حجت داشته باشد. شارع آنقدر غرضش مهم است که می‌خواهد این تکلیف امتثال بشود ولو از هر طریقی باشد. چه علم تفصیلی و چه طریق معتبر و چه اینکه بیايد مکلف از راه احتیاط انجام بدهد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: در دوران بین متباینین اگر قرینه‌ای پیدا کردیم، دوران بین متباینین که ما علم به اصل تکلیف داریم؛ اما مکلف به برای ما مشخص نیست؛ اگر فهمیدیم این تکلیف آنقدر برای شارع مهم است که شارع می‌خواهد علی‌ای تقدیر این تکلیف امتثال بشود، اینجا ما باید بگوئیم احتیاط واجب است و باید انسان احتیاط کند. آن وقت اسم این را حکم فعلی تنجیزی می‌گذاریم، یعنی دیگر در فعلیتش معلق بر چیزی نیست. شارع این حکم فعلی را علی‌جمیع التقادیر اراده کرده که محقق بشود و مکلف امتثال کند.

حکم تعلیقی

اما نوع دوم حکم فعلی تعلیقی داریم یعنی یک حکمی هست شارع معقلاً بر اینکه مکلف علم تفصیلی بر او پیدا کند، شارع او را اراده می‌کند. اگر علم پیدا کرد مورد اراده شارع هست. لذا به آن حکم فعلی تعلیقی می‌گوییم. در این حکم فعلی تعلیقی غرض شارع چندان مهم نیست؛ مثلاً در قسم اول یک وقت در باب دماء و فروج و اینهاست، ما می‌دانیم غرض شارع خیلی مهم است؛ اما در این قسم دوم شارع غرضش خیلی مهم نیست. شارع می‌خواهد این فعل محقق بشود، اما علی‌جمیع التقادیر اراده نمی‌کند که این فعل محقق بشود. شارع می‌خواهد این فعل محقق بشود، لو علم مکلف به آن حکم، اگر مکلف علم تفصیلی به آن تکلیف پیدا کند.

اگر تکلیفی که انسان علم به تکلیف دارد در دوران بین متباینین از این نوع باشد، دیگر در این فرض احتیاط واجب نیست. این خلاصه تحقیقی است که مرحوم آخوند در اینجا بیان می‌کنند. از اینجا نتیجه می‌گیرند می‌فرمایند که آنچه که در تنجیز تکلیف و در تنجز تکلیف دخالت دارد، علم تفصیلی و علم اجمالی نیست. علم تفصیلی و علم اجمالی اثری در اینکه تکلیف را منجز کند یا نکند ندارد. آنچه که مسلم است این انقسام حکم فعلی است اگر یک حکم فعلی از قسم اول باشد تکلیف برای ما مسلم است، چه بخواهد علم تفصیلی باشد، چه علم اجمالی؛ اما اگر از نوع دوم باشد، اینجا تکلیف به مرحله تنجز نمی‌رسد؛ مگر اینکه انسان علم تفصیلی پیدا کند. از این تحقیق شروع می‌کنند این نتیجه را می‌گیرند می‌فرمایند مرحوم شیخ در کتاب رسائل در دو مقام بحث کرده: یکی در شبهه محصوره، دیگری در شبهه غیر محصوره.

مرحوم آخوند می‌فرماید: به نظر ما محور بحث تنجیزی و تعلیقی بودن است، نه در شبهه محصوره و غیر محصوره. مرحوم شیخ در شبهه محصوره، موافقت قطعیه را واجب دانسته، در شبهه غیر محصوره احتیاط را واجب نمی‌داند. مرحوم آخوند می‌فرماید: این ملاک نیست آنچه که برای وجوب موافقت قطعیه و حرمت مخالفت قطعیه ملاک است، این است که تکلیف از نوع قسم اول باشد. اگر یک تکلیفی به مرحله فعلی از قسم اول رسید، موافقت قطعیه‌اش واجب است؛ چه شبهه محصوره یا شبهه غیر محصوره باشد. بعد می‌فرمایند بله. آنجائی که شبهه شبهه غیر محصوره است، غیر محصوره بودن مانع می‌شود که تکلیف فعلی از قسم اول باشد.

وقتی اطراف یک شبهه خیلی زیاد است و خیلی مفصل است و کثیر است، بطوری که غیر محصور است، این غیر محصور بودن قرینه می‌شود که تکلیفی که در اینجا ما علم به او داریم از قسم اول نیست. غیر محصور بودن مانع از این فعلیت در نوع اول می‌شود. لذا می‌فرماید: به نظر ما از نظر عقل فرقی بین محصوره و غیر محصوره در تنجز تکلیف و عدم تنجز تکلیف نیست. ملاک همانی است که بیان کردیم.

عنایه الاصول اشکال کرده است ما از کجا بفهمیم این تکلیف فعلی من جمیع الجهات هست یا نیست؟ چون آخوند قسم اول را اسمش را تکلیف فعلی من جمیع الجهات و اسم قسم دوم را تکلیف فعلی من بعض الجهات گذاشته است که اولی را گفتیم فعلی تجیزی دومی را فعلی تعلیقی. عنایه این اشکال کرده که از کجا بفهمیم این تکلیف از قسم اول است یا از قسم دوم؟

جوابش این است که ما از خود خطابات می‌توانیم بفهمیم. فرض کنید اگر یک تکلیفی در مورد دماء است یا در مورد فروج است، ما علم اجمالی داریم که یا این انسان فرض کنید که مسلمان مؤمن متقی محقون الدم است، دمش باید حفظ بشود یا این انسان کافر حربی محذور الدم است که قتل او واجب است. خب اینجا مسئله دم که برای شارع خیلی اهمیت دارد، می‌بینیم که تکلیف حرمت اراده دم، یعنی اینکه انسان حق ندارد دم مؤمن را بریزد، این فعلی من جمیع الجهات می‌شود و باید احتیاط کند، باید هر دو دم حفظ شود.

البته شبهه ما این است که یا این اینچنین است یا آن اینچنین است نه اینکه بگوئیم این حتماً اینطور است. اگر آن هم مشخص باشد که بحثی ندارد. لذا این را از خود خطابات، از خود موارد تکلیف، اگر در باب دماء باشد در باب فروج یا در باب اموال باشد، حالا تا یک حدی مسئله اینطور است؛ اما در ابواب دیگر کمی بحث دارد.

در اوامر عرفیه هم همینطور است. در باب اوامر عرفیه بین مولا و عبد، گاهی عبد علم اجمالی دارد به اینکه یک چیزی مطلوب مولا است؛ اما نمی‌داند این هست یا آن هست؟ عبد گاهی احتیاط می‌کند، چون برایش روشن است غرض مولا در این مطلوب آنقدر مهم است که اگر احتیاط نکند بعداً مورد مؤاخذه مولا واقع می‌شود، لذا این را باید ما از غرض مولا، از خود خطاباتی که برای ما غرض مولا را مشخص می‌کند از همین راه‌ها ما باید استفاده بکنیم.

توضیح عبارت

مقام اول در دوران امر بین متباینین است. گفتیم مراد از متباینین یعنی آنی که قدر جامع ندارد.

«لا یخفی أنَّ التَّكْلِيفَ المَعْلُومَ بَيْنَهُمَا»، تکلیفی که معلوم بین المتباینین است. «مطلقاً»، مطلقاً را تعریض دارند به شیخ انصاری که شیخ فقط مسئله را منحصر گرفته به آنجائی که ما علم به نوع تکلیف داریم، مثل وجوب اما واجب را نمی‌دانیم. مرحوم آخوند می‌فرماید: نه. آنجائی که علم به جنس تکلیف هم داشته باشیم و نوع را هم ندانیم، آنجا هم داخل در محل بحث است. «و لو كانا»، آن دو تکلیف، «فعل أمر»، یعنی فعل شيء «و ترك آخر»، یعنی ترک دیگر، منتهی به نحو معین. می‌گوئیم یا این واجب هست و ما باید انجام بدهیم یا دعاء عند رؤیت الهلال واجب است یا شرب تنن حرام است. شارع یک الزامی ما می‌دانیم آورده، یا وجوبی یا تحریمی، یکی از این دو تاست. اینجا مرحوم آخوند می‌فرماید: داخل در محل بحث هست.

مرحوم شیخ اینجا را ملحق به براءة می‌کند. می‌فرماید این را نمی‌دانیم واجب است یا نه اصل براءة است. آن دیگری را هم نمی‌دانیم حرام است یا نه اصل براءة است اما مرحوم آخوند می‌فرماید این ملحق به همین مسئله اصالة الاشتغال می‌شود.

این تکلیف، «إن كان فعلياً من جمیع الجهات»، ما یک جهت داریم بنام جهت علم تفصیلی با دیگر شرایطی که تکلیف دارد، من جمیع الجهات یعنی شارع از جهت علم و سائر جهات، این تکلیف برایش فعلیت دارد. یعنی چه؟ بیان می‌کند. «بأن يكون واجداً لما هو العلة التامة للبعث أو الزجر الفعلي»، یعنی علت و تامة بعث، اراده است. اراده‌ای که در نفس مولا منعقد می‌شود و آنچه که علت تامة زجر است که عبارت از کراهت باشد، علت تامة‌اش هست. «مع ما هو عليه من الإجمال و التردد و الاحتمال»، با

اجمالي که در مصداقش هست، تردیدی که هست احتمالی که هست. به عبارت اخري، این قسم، يعني تکلیف فعلي من جميع الجهات، از مواردی است که احتمال در آن منجز است. از جاهائی که احتمال در آن منجز است، يعني ما احتمال بدهیم این واجب است احتمال بدهیم آن هم واجب است. هر دوی منجز است. هر دو را باید انجام بدهیم. «فلا محيص عن تنجزه و صحة العقوبة على مخالفته»، مخالفت تکلیف.

مرحوم آخوند می‌فرماید: که اگر یک تکلیف اینچنینی داشتیم که ما توضیح دادیم که متأسفانه مرحوم آخوند خودشان هم کم توضیح دادند اما با جمع بین مطالب قبلي و کمک از مطالب قبلي روشن می‌شود. جائی که غرض مولا خيلي مهم است ما می‌دانیم مولا غرضش آنقدر مهم است که این تکلیف برایش منجز است، يعني می‌گوید هر طوري شده می‌خواهم عبد این تکلیف را امتثال کند. چه علم تفصیلي پیدا کند چه علم تفصیلي پیدا نکند، از راه احتیاط. آنوقت این نتیجه را می‌گیریم: ادله‌ای که دلالت بر برائت می‌کند، «رفع ما لا يعلمون»، یا «وضع عن امتي»، یا «الناس في سعة ما لا يعلمون»، یا «كل شيء لك مطلق»، اینها تخصیص می‌خورد به این مخصص عقلي.

چون این ادله شامل اطراف علم اجمالي هم می‌شود. «رفع ما لا يعلمون»، آنی که علم به آن ندارید برداشته شد. من بالخصوص نمی‌دانم این واجب است رفع، بالخصوص هم نمی‌دانم این فرد واجب است باز رُفْع. عمومش شامل موارد علم اجمالي هم می‌شود، اما این مخصص در اینجا تخصیص می‌زند این احادیث و این ادله را. مخصص عقلي چیست؟ مخصص عقلي این است: اگر تخصیص نزنند بین این احادیث با آن تکلیف فعلي مناقضه بوجود می‌آید از یک طرف این احادیث معنایش این است که شارع اجازه ارتکاب داده است. اگر نمی‌دانیم این واجب است یا آن واجب بالخصوص نمی‌دانیم، برائت. آن هم نمی‌دانیم برائت اجازه و ترخیص در ارتکاب است.

از یک طرف می‌گوییم از آن غرض مهمی که شارع دارد ما یقین پیدا کردیم که تکلیف فعلي من جميع الجهات است و شارع هر طوري شده می‌خواهد این تکلیف امتثال بشود. اگر این احادیث تخصیص نخورند بین این احادیث و آن تکلیف فعلي من جميع الجهات مناقضه و تناقض بوجود می‌آید. برای اینکه تناقض بوجود نیاید عقل می‌گوید: این ترخیص‌ها را ما باید تخصیص بزنیم. بگوییم رفع ما لا يعلمون، برای جایی است که تکلیف فعلي من جميع الجهات نباشد و هكذا.

«و حينئذ»، حالائی که تکلیف این چنین است، «لا محالة يكون ما دل بعمومه على الرفع أو الوضع أو السعة أو الإباحة»، آنی که عمومش دلالت بر رفع یا وضع یا سعه یا اباحه دارد، رفع ما لا يعلمون، وضع أن امتي، الناس في سعة، یا كل شيء لك مطلق «مما يعم أطراف العلم»، تمام اطراف علم اجمالي را شامل می‌شود چون در اطرافش ما بالخصوص علم نداریم. این «ما دل مخصصاً عقلاً»، عقل في نفسه جاری می‌شود حال ما می‌گوید باید تخصیص بزنیم. «لأجل مناقضتها»، يعني مناقضه این رفع و وضع و سعه و اباحه، مناقضه دارد، «مع» يعني با این تکلیف فعلي.

«و إن لم يكن فعليا كذلك»، يعني اگر فعلي كذلك يعني فعلي من جميع الجهات نباشد، يعني فعلي تعليلي باشد فعلي تعليلي يعني چه؟ يعني «و لو كان بحيث لو علم تفصيلا لوجب امتثاله»، این دوتا فرد دارد اگر لم يكن فعليا كذلك دو تا فرد دارد، یک فردش این است که اصلاً فعلي نباشد در مرحله انشا باشد. یک فردش این است که فعلي باشد، اما فعلي که «لو علم مكلف به آن تکلیف لتنجز»، اگر مكلف علم به او پیدا بکند، تنجز پیدا می‌کند.

در این کتابهایی که ما داریم صفحه 278 به این کتاب‌های ما. آنجا مرحوم آخوند می‌فرماید: «بمعنا كونه علي صفة و نحو، لو علم به المكلف لتنجز عليه»، در جمع بین حکم ظاهري و واقعي، عین همین عبارتی که اینجا دارند آنجا هم دارند، «و لو كان بحيث لو علم تفصيلا لوجب امتثاله و صح العقاب على مخالفته لم يكن هناك مانع عقلاً»، مانع عقلي همان مسئله مناقضه است اینجا دیگر مناقضه وجود ندارد. چون شارع می‌گوید از اول من امتثال این تکلیف را در فرضی می‌خواهم که تو علم تفصیلي پیدا کنی. پس

اگر آن احادیث گفتند رفع، بین آن احادیث و بین این تکلیف، مناقضه وجود ندارد. مانع شرعی هم وجود ندارد. این مانع شرعی را خود مرحوم آخوند در حاشیه رسائل یکی دو تا مانع شرعی برایش ذکر کرده و همانجاها مورد مناقشه قرار داده و رد کرده است. «و لا شرعا عن شمول أدلة البراءة الشرعية للأطراف»، یعنی اطراف علم اجمالی، برای اطراف علم اجمالی مانع شرعی از اینکه شارع اجازه بدهد بعضی از اطراف را شخص مرتکب بشود هیچ مانعی وجود ندارد.

این تحقیقی است که مرحوم آخوند می‌کند که ادله احتیاط جایی است که تکلیف فعلی من جمیع الجهات باشد، «و من هنا»، هنا یعنی این انقسام تکلیف فعلی به دو قسم، «انقدح أنه لا فرق بين العلم التفصيلي و الإجمالي»، مرحوم آخوند از اینجا اشاره می‌کنند که ما فرق را باید در ناحیه معلوم بگذاریم نه در ناحیه فعل. اگر معلوم ما فعلی من جمیع الجهات باشد تکلیف منجز است، اگر معلوم ما فعلی من جمیع الجهات نباشد تکلیف منجز نیست. آن وقت آنجایی که تکلیف ما یعنی معلوم ما، فعلی من جمیع الجهات باشد، از نظر تنجز تکلیف دیگر فرقی بین علم تفصیلی و علم اجمالی نیست.

لا فرق در علیّت علم تفصیلی و علم اجمالی برای تنجز بین علم تفصیلی و اجمالی «إلا أنه لا مجال للحكم الظاهري مع التفصيلي»، این باز مطلبی است که همانجا در جمع بین حکم ظاهری و واقعی، مرحوم آخوند به آن اشاره کردند. مجالی نیست برای حکم ظاهری مع التفصيلي، یعنی وقتی که شما علم تفصیلی پیدا کردید دیگر نوبت به حکم ظاهری نمی‌رسد. «فإذا كان الحكم الواقعي فعليا من سائر الجهات»، وقتی که حکم واقعی فعلی من سائر الجهات باشد «لا محالة يصير فعليا معه من جميع الجهات»، عرض کردیم از اول یک جهت را مرحوم آخوند علم قرار داده بقیه جهات، جهاتی که برای تکلیف است مثل بلوغ و عقل و قدرت و تمام شرائطی که باید تکلیف داشته باشد.

اگر تکلیف «إذا كان الحكم الواقعي فعليا من سائر الجهات»، دیگر از جمیع الجهات می‌شود فعلی، «و له مجال مع الإجمالي»، عطف به آن قبلی است. قبلاً می‌فرمود لا مجال للحكم الظاهري مع التفصيلي، اما می‌فرماید وله، یعنی «للمحكم الظاهري مجال مع العلم الاجمالي»، یعنی آنجایی که ما علم اجمالی داریم حکم ظاهری هم می‌تواند بیاید به چه معنا؟ «فیمكن أن لا يصير فعليا معه»، یعنی آن حکم واقعی ممکن است فعلی نشود با این علم اجمالی. چرا؟ «لإمكان جعل الظاهري في أطرافه»، چون جعل حکم ظاهری در اطراف علم اجمالی امکان دارد چون ما الان گفتیم وقتی تکلیف ما یعنی معلوم ما فعلی من جمیع الجهات نباشد، ولو ما علم اجمالی هم داشته باشیم اما شارع نسبت به اطراف می‌تواند ترخیص بیاورد. بگوید این طرف را مرتکب بشود. «و إن كان فعليا»، یعنی آن تکلیف فعلی باشد «من غير هذه الجهة»، از غیر جهت علم، از جهات دیگر بلوغ و عقل و قدرت و اینها فعلی باشد. فافهم. اشاره به دقت دارد.

«ثم إن الظاهر أنه لو فرض أن المعلوم بالإجمال»، با این ثم می‌خواهند رد بکنند تفکیکی که شیخ آورده بین شبهه محصوره و غیر محصوره فرق گذاشته آخوند می‌فرماید فرق همین است که ما گفتیم. لو فرض که معلوم بالاجمال، فعلی من جمیع الجهات باشد، اگر ما چنین چیزی را فرض بکنیم، «لوجب عقلاً» موافقت آن تکلیف را، «مطلقاً». «و لو كانت أطرافه»، اطراف آن علم اجمالی «غير محصورة وإنما التفاوت بين المحصورة و غيرها هو» که تفاوت این است که «أن عدم الحصر»، محصور نبودن، «ربما يلزم ما يمنع عن فعلية المعلوم» چه بسا ملازمه دارد با چیزی که مانع از فعلیت معلوم بشود. «مع كونه فعليا لولاه»، در صورتی که آن معلوم و آن تکلیف فعلی است، لولا این مانع. آن تکلیف از سائر جهات فعلی است. یعنی خود محصور نبودن مانع می‌شود از اینکه این تکلیف فعلی من جمیع الجهات باشد. «من سائر الجهات».

«و بالجملة»، تکرار می‌کنند، «لا يكاد يرى العقل تفاوتاً بين المحصورة و غيرها في التنجز و عدمه فيما كان المعلوم إجمالاً فعليا»، آنجایی که معلوم ما فعلی من جمیع الجهات باشد، «يبعث المولى نحوه»، بعث می‌کند مولا به سوی آن تکلیف، «فعلاً أو يزجر عنه كذلك»، یا نهی می‌کند از آن تکلیف، كذلك یعنی فعلاً. «مع ما هو عليه من كثرة أطرافه»، با کثرت اطرافی که دارد. «و الحاصل»، باز خلاصه گری می‌کنند، «أن اختلاف الأطراف في الحصر و عدمه لا يوجب تفاوتاً في ناحية العلم»، تفاوتی در ناحیه

علم ایجاد نمی‌کند.

«و لو أوجب تفاوتاً فإنما هو في ناحية المعلوم»، اگر موجب تفاوتی هم بشود در ناحیه معلوم است آن هم در ناحیه معلوم از جهت فعلیت و عدم فعلیت، «في فعلية البعث أو الزجر مع الحصر و عدمها»، یعنی «عدم الفعلیه مع عدمه»، «فلا یکاد یختلف العلم الإجمالي باختلاف الأطراف قلة و كثرة في التنجيز و عدمه»، علم اجمالی به اختلاف اطراف از نظر قلت و کثرت اختلاف پیدا نمی‌کند در تنجیز و عدم تنجیز، مادامی که «ما لم یختلف المعلوم في الفعلية و عدمها بذلك»، مادامی که اختلاف پیدا نکند معلوم در فعلیت و عدم فعلیت به سبب این قلت و کثرت. یعنی ممکن است که قلت افراد سبب شود که تکلیف فعلی من جمیع الجهات باشد، فعلی من جمیع الجهات یعنی شارع می‌خواهد هر جوری هست این تکلیف امتثال بشود؛ و کثرت اطراف مانع می‌شود از اینکه تکلیف فعلی من جمیع الجهات باشد.

ملاکی که مرحوم آخوند می‌فرمایند بسیار مطلب خوبی است. از قدیم محور بحث انحصار و عدم انحصار شبیه بوده است ولی این ملاک را ایشان به خوبی رد می‌کنند.

«ما لم یختلف المعلوم في الفعلية و عدمها بذلك و قد عرفت آنفا»، همین الان دانستی، «أنّه لا تفاوت بین التفصیلي و الإجمالي في ذلك»، یعنی در فعلیت و عدم فعلیت، «ما لم یکن تفاوت في طرف المعلوم أیضاً»، اگر تفاوت در طرف معلوم نباشد در طرف علم این فعلیت و اینها علم اجمالی و تفصیلی در آن دخالت ندارد. «فتأمل تعرف» اشاره به دقت دارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين